

نخستین سمپوزیوم کشوری آثار دانشجویی علوم اجتماعی
18 اردیبهشت 1397

فارابی و علوم اجتماعی: مرور و نقد دیدگاه‌ها

نوح منوری¹

چکیده:

آنچه در پی می‌آید مرور و نقدی بر دیدگاه‌ها و تلاش‌هایی است که به قصد نزدیک کردن اندیشه‌های فارابی به علوم اجتماعی یا به منظور نشان دادن نسبت اندیشه‌های فارابی و علوم اجتماعی صورت گرفته است. بر این اساس سه دیدگاه مورد شناسایی قرار گرفته است. دیدگاه اول، در پی نشان دادن برخی مشابهت‌ها میان علوم اجتماعی و افکار فارابی است و به همین خاطر از «اندیشه اجتماعی» فارابی سخن می‌گوید. دیدگاه دوم، به شرح و تفسیر «علم مدنی» فارابی در همان شکل اصلی و با استفاده از واژگان خود فارابی اکتفا می‌کند. در نهایت دیدگاه سوم، به دنبال آن است که به معنایی غیرپوزیتیویستی از «علم اجتماعی» سخن بگوید، علمی که معادل با «فقه اجتماعی» است و داعیه‌دار «علم اجتماعی اسلامی» است.

کلمات کلیدی: فارابی، اندیشه اجتماعی، علم مدنی، علم اجتماعی، فقه اجتماعی، علوم اجتماعی اسلامی

مقدمه

¹ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران. پست الکترونیکی: monawary@ut.ac.ir

ابونصر فارابی (259-339 ه.ق.) سرسلسله‌ی فیلسوفان بزرگ اسلامی است و جزئی از جریان فلسفی تفکر در جهان اسلام شناخته می‌شود که با مبانی فلسفی به تدوین اندیشه‌ی اجتماعی و سیاسی خود پرداخت. به گفته‌ی داوری (1389) او را باید مؤسس فلسفه‌ی اسلامی دانست، نه مفسر فلسفه‌ی یونانی آنگونه که شرق‌شناسان می‌گویند. محقق (1354) اهمیت فارابی در تاریخ فلسفه‌ی اسلامی را در این می‌داند که او اولین کسی بود که فلسفه را از علم کلام جدا کرد و برای آن شالوده‌ی صحیح و استواری بنا نهاد که در فلسفه‌های اسلامی و مسیحی عصرهای بعدی تأثیری بسزا داشت.

فارابی بنیانگذار فلسفه‌ی سیاسی در اسلام به شمار می‌آید. سیاست مهمترین قسمت فلسفه‌ی اوست، به نحوی که تاکنون فلسفه‌ی سیاسی فارابی بیش از سایر جنبه‌های اندیشه‌ی او مورد شرح و تفسیر محققان قرار گرفته است. از آنجایی که فیلسوفان اسلامی بعد از او کمتر به فلسفه‌ی سیاسی پرداخته‌اند، این وجه از آرای فارابی خیلی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

در عصر جدید و با شکل‌گیری و رواج علوم اجتماعی، بخشی از آن چیزی که تحت عنوان اندیشه‌ی سیاسی (با تأکید روی مفهوم مدینه) میان اندیشمندان پیشامدرن جا افتاده بود، ذیل تعریف علوم اجتماعی (با محوریت مفهوم جامعه) قرار گرفت. به این ترتیب چندان عجیب نیست اگر بازخوانی اندیشه‌های سیاسی متفکران پیشامدرن، به نشان دادن قرابت آن با علوم اجتماعی جدید بیانجامد. بازخوانی اندیشه‌های فارابی بر این اساس، ذیل سه دیدگاه قابل بررسی است. در ادامه این سه دیدگاه توصیف خواهد شد.

دیدگاه اول - اندیشه اجتماعی

طی سال‌های طولانی مواجهه‌ی ما با علوم اجتماعی، تلاش زیادی برای نشان دادن وجود و حضور اندیشه‌ی اجتماعی نزد متفکران اسلامی صورت گرفته است. عنوان عمومی این تلاش‌ها «اندیشه (تفکر) اجتماعی متفکران مسلمان» است. ذیل این عنوان، معمولاً به جنبه‌هایی از آرای متفکران مسلمان اشاره می‌شود که می‌توان آن را به نوعی مرتبط با ابعاد اجتماعی حیات انسان‌ها یا به طور خاص‌تر جوامع مسلمان دانست؛ از جمله تقسیم‌بندی جوامع، نسبت فرد و جامعه، حکومت و غیره. برای معرفی این دیدگاه سه کتاب ذیل بررسی می‌شود.

کتاب اول، «تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام» اثر «هدایت‌الله ستوده» است. ستوده در مقدمه‌ی کتاب خود ضمن اشاره به نقش حیاتی تفکر اجتماعی در جامعه‌ی مدرن، خاستگاه اندیشه‌ی اجتماعی مسلمانان را در توجه قرآن به «دعوت به مطالعه و پژوهش در فرهنگ‌های مختلف، تبیین پدیده‌ها و سنت‌های الهی و اجتماعی، پرداختن به تاریخ جامعه‌ها، اهمیت دادن به زندگی اجتماعی، دعوت به وحدت و یکپارچگی، و وضع قوانین اجتماعی» می‌داند. (ص 19)

«فارابی؛ بنیانگذار فلسفه سیاسی در اسلام» عنوان فصلی از کتاب ستوده است که به فارابی اختصاص دارد و مشتمل بر یازده صفحه است. نویسنده وجه حضور فارابی در این کتاب را سخن گفتن او از «مسائل سیاسی و اجتماعی و روش‌های حکومتی و اصول کشورداری و شناخت جامعه‌ها» می‌داند. او پس از اشاره به زمینه‌ی اجتماعی افکار فارابی از جمله تحولات فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، اندیشه‌های اجتماعی فارابی را در سرفصل‌هایی با این عناوین مورد بررسی قرار می‌دهد: جامعه و چگونگی شکل‌گیری آن، نظریه‌ی اندام‌وارگی فارابی، شکل‌گیری اجتماعات، انواع جامعه‌های انسانی، و نظریه‌ی نخبگان.

همانطور که از عناوین سرفصل‌ها مشخص است، نویسنده تلاش کرده که در حد ممکن از ادبیات جامعه‌شناسی مرسوم برای نشان دادن افکار اجتماعی فارابی استفاده کند. کما اینکه در ذیل سرفصل اندام‌وارگی، تعریفی از ارگانیسم¹ به نقل از یکی از کتاب‌های معمول جامعه‌شناسی ارائه داده است.² همچنین ذیل سرفصل نظریه‌ی نخبگان، به اندیشه‌های پاره‌تو³ اشاره کرده است. کوتاه بودن بیش از اندازه‌ی این کتاب و این فصل از کتاب مانع از آن بوده که اندیشه‌های فارابی به شکل عمیقی مورد توجه قرار گیرد. به طور کلی باید گفت که نویسنده هیچ تلاشی برای درک تفاوت اندیشه‌های اجتماعی فارابی با جامعه‌شناسی مرسوم و همچنین نشان دادن مبانی اصلی تفکر فارابی نکرده و تنها به ذکر کلیاتی از اندیشه‌ی اجتماعی او اکتفا کرده است.

کتاب دوم، «سیری در اندیشه‌های اجتماعی مسلمین» اثر «محمود نفیسی» است. در مقدمه‌ی کتاب، ضمن اشاره به وقوع انقلاب اسلامی آمده است: «باید روان‌شناسی و جامعه‌شناسی انسان پس از انقلاب را نگاشت» (ص 5) او به این منظور «بازبینی نظرات متفکران مسلمان که در این رشته‌ها به طور پراکنده یا متمرکز اظهارنظر کرده‌اند» را مد نظر قرار می‌دهد و می‌نویسد: باید «اندیشه‌های اجتماعی و انسانی فارابی و بوعلی و مسعودی و بیرونی و اخوان‌الصفاء و ابن‌خلدون را از لابلا‌ی اندیشه‌های فلسفی و نجومی و حدیثی و تاریخی محض و غیره بیرون کشید» (ص 10)

فصلی از این کتاب که به فارابی اختصاص دارد، مشتمل بر سی هفت صفحه و شامل سرفصل‌های ذیل می‌شود: فلسفه‌ی مدنی فارابی، منشاء پیدایش زندگی اجتماعی، انواع اجتماع، انواع مدینه و علم مدنی، نظریه‌ی علم‌الاجتماعی فارابی، روش علم‌الاجتماعی فارابی، تیپ‌شناسی مدائن، نقش اقلیم و آب و هوا از نظر فارابی، همزیستی مسالمت‌آمیز در نظر فارابی، و عدالت اجتماعی از نظر فارابی. نفیسی در این کتاب از واژگان مرسوم در علوم اجتماعی مدرن، برای مرور اندیشه‌های اجتماعی فارابی استفاده می‌کند. برای مثال از عبارت «جامعه‌شناسی و مدینه‌شناسی» برای کار فارابی نام می‌برد یا از مفهومی مثل «فرهنگ» استفاده می‌کند: «علم مدنی، علم به فرهنگ و یا فرهنگ‌شناسی است» (ص 30) نویسنده خود صراحتاً به این امر اشاره می‌کند: «سعی می‌کنیم تا کلمات او را در قالب اصطلاحات و ادبیات جامعه‌شناسانه نوین بیان نماییم» (ص 35) در قسمت عمده‌ای از فصل که به بحث تیپ‌شناسی مدائن فارابی اختصاص دارد، از تفکیک نظام سیاسی، نظام اجتماعی، نظام حقوقی، و نظام معرفتی استفاده می‌شود که همانطور که گفته شد استفاده از اصطلاحات مدرن برای بازخوانی افکار فارابی به حساب می‌آید.

روش کلی بحث نویسنده در این کتاب به این شکل است که بدون اشاره خاصی به مبانی فکری و روشی فارابی، سعی کند جایگاه آرای فارابی را در میان نظریات رایج در جامعه‌شناسی نشان دهد. نویسنده در ذیل عنوان «نظریه‌ی علم‌الاجتماعی فارابی»، ابتدا به نظریه‌ها و مکاتب رایج در جامعه‌شناسی (ارگانیسم، کلتورالیسم⁴، فونکسیونالیسم⁵، و غیره) اشاره می‌کند و سپس نزدیکی نظر فارابی را به ارگانیسم نشان می‌دهد.

¹ Organicism

² کتاب تاریخ اندیشه اجتماعی، نوشته بارنز و بکر، ترجمه یوسفیان و مجیدی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، 1358.

³ Pareto

⁴ Culturalism

⁵ Functionalism

کتاب سوم، «تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام» نوشته‌ی «تقی آزادارمکی» است. در این کتاب به شکل مفصل‌تری نسبت به دو کتاب قبلی به اندیشه‌ی اجتماعی متفکران مسلمان پرداخته شده است. در فصول مقدماتی کتاب به جایگاه اندیشه‌ی اجتماعی متفکران مسلمان در تاریخ اندیشه اجتماعی، زمینه‌های شکل‌گیری تفکر اجتماعی در تمدن اسلامی، مبانی و اصول اندیشه متفکران مسلمان، و روش‌های تحقیق متفکران مسلمان پرداخته شده است. نویسنده بر آن است که «شناسایی نقاط قوت و احیاء اندیشه‌ی متفکران مسلمان حتماً باید در سایه‌ی مشکلات و مسایل جدید انجام شود.» (ص 4) همچنین نویسنده توجه به اندیشه‌ی متفکران مسلمان را از این جهت مهم و ممکن می‌داند که «نظریه‌ها به طور مطلق نمی‌میرند... و به یقین مطالعه‌ی اندیشه‌ی ابن‌خلدون و بیرونی می‌تواند محققان را به نظریه‌های جدید جامعه‌شناختی رهنمون سازد.» (ص 41) همچنین با اشاره به حرف ریمون آرون¹ می‌گوید: «اگر جامعه‌شناسی را فی‌نفسه علم مطالعه‌ی جامعه بدانیم بسیاری از متفکران و فلاسفه‌ی اجتماعی جامعه‌شناس قلمداد خواهند شد. در این صورت زمینه‌ی مناسبی برای مطرح شدن نظریات متفکران جهان سوم به وجود می‌آید.» (ص 44)

فصل هشتم این کتاب در بیست و هشت صفحه و با عنوان «اندیشه‌ی اجتماعی ابونصر فارابی» به فارابی اختصاص دارد و شامل سرفصل‌های ذیل می‌شود: زندگی فارابی، شخصیت علمی فارابی، الگوی نظری فارابی، طبقه‌بندی علوم از نظر فارابی، اساس تفکر فارابی، عقل فعال، نظریه‌ی فطرت، علم مدنی فارابی، ضرورت و دلایل اجتماعی شدن، تحولات درونی جامعه، و انواع جوامع انسانی از نظر فارابی.

نویسنده به عناصر اصلی اندیشه‌ی فارابی توجه کرده است؛ از جمله جهت‌گیری فلسفی او، جمع بین فلسفه و دین، و طرح نظریه‌ی سعادت در علم مدنی. همچنین الگوی نظری فارابی را شامل اصول زیر می‌داند: سلسله مراتب در جامعه، عدم وجود کشمکش و تضاد در عالم انسان‌ها، استفاده از تمثیل بدن انسان در فهم جامعه، و معرفت به مفاهیمی که در آن عصر به کار گرفته می‌شدند و در علوم اجتماعی مدرن نیز کارایی دارند مانند افعال و رفتار ارادی، افعال و سنن، امت، حکومت، سیاست، مدینه، جهاد، جنگ، حکومت فاضله و جاهله. (ص 202) در ادامه به عقل فعال و همچنین اهمیت سعادت در علم مدنی اشاره شده است.

این موارد نشان می‌دهد که نویسنده سعی کرده قبل از اینکه به بحث اصلی فارابی در مورد انواع جوامع برسد، مبانی فکری فارابی و ویژگی‌های متمایز آن را نشان دهد. هر چند همه‌ی این موارد به شکل مختصری مطرح شده است و ربط مباحثی مثل عقل فعال و نظریه‌ی فطرت با مباحث بعدی در مورد علم مدنی فارابی چندان واکاوی نشده است. همچنین مواردی که در فصول مقدماتی کتاب به طور کلی مطرح شده بود، از جمله استفاده از اندیشه متفکران مسلمان در طرح مسایل جدید، در این فصل مورد توجه قرار نگرفته است.

دیدگاه دوم - علم مدنی

بر خلاف دیدگاه اول که هم در پی نشان دادن تشابه افکار اجتماعی فارابی با علوم اجتماعی بود و هم از واژگان و اصطلاحات علوم اجتماعی برای این منظور استفاده می‌کرد، دیدگاه دوم در ادبیات خود از تعبیر و واژه‌های خود فارابی بهره می‌برد. به همین دلیل نه می‌خواهد قرابت اندیشه‌های فارابی را با علوم اجتماعی مدرن نشان دهد و نه چندان تلاشی برای فراتر رفتن از اندیشه‌های او می‌کند. بهترین نماینده‌ی این دیدگاه را می‌توان «علیرضا صدرا» دانست که در ادامه سه مقاله از او شرح داده می‌شود.

مقاله اول، «علم مدنی در دیدگاه فارابی» (1378) است که در این مقاله در سه بخش، علم مدنی در دیدگاه فارابی بررسی می‌شود: اول - تقسیم‌بندی علوم و نظام علمی فارابی که در آن به نظریه‌ی فارابی در تقسیمات علوم و سلسله مراتب آنها و نظام علمی مورد

¹ Raymond Aron

نظر وی می‌پردازد، دوم- جایگاه و ویژگی‌های علم مدنی در نظام علمی فارابی که در آن به مرتبه یا جایگاه علم مدنی در نظام سلسله مراتبی علوم در نظریه‌ی فارابی می‌پردازد، سوم- موضوع علم مدنی از دیدگاه فارابی. در این مقاله آمده است که:

«نظام علمی فارابی شامل فلسفه یا علم به معنای عام و نیز علم به معنای خاص و از جمله علم مدنی است. (ص 22) فارابی، علم به معنای عام را هم شامل فلسفه به معنای خاص یا فلسفه‌ی عمومی و الهیات دانسته و هم آن را شامل فلسفه به معنای اخص مانند فلسفه مدنی می‌داند. همچنین، وی آن را شامل علم به معنای خاص تلقی می‌نماید مانند علم طبیعی و علم مدنی. او حتی آن را در برگیرنده‌ی منطق و زبان نیز می‌داند. گاه علم را به طور کلی تحت عنوان فلسفه می‌آورد. (ص 25) علم مدنی به معنای عام، از نظر وی شامل فلسفه‌ی مدنی و علم مدنی به معنای خاص است. علم مدنی به معنای خاص عبارت از علم مدینه و اجتماع مدنی و به ویژه سیاست مدنی یا علم ساماندهی و راهبرد مدنی است. (ص 25)

«در مقایسه با علم طبیعی، علم مدنی در حقیقت عبارت است از علم به آنچه مربوط به اراده‌ی انسان است. در عین حال علم مدنی، به جنبه‌ی عملی و راهبردی یا به ایجاد، تغییر و تکمیل پدیده‌های مدنی یعنی مدینه و اجتماع مدنی و سیاست مدنی، علاوه بر جنبه‌ی نظری صرف یعنی کشف و شناسایی آنها می‌پردازد. این علم مدنی به تعبیر خود فارابی، شامل نظر در سعادت حقیقی و ظنی است و شامل نظر در امور و پدیده‌هایی است که در صورت به کارگیری در کشورها و در جوامع، اهل آنها به سوی سعادت مطلوب دست می‌یابند. بر این اساس، تأکید می‌نماید که این علم، فلسفه‌ی انسانی و عملی نامیده می‌شود. وی سبب نامگذاری علم مدنی به این نام را آن می‌داند که به بررسی در مورد اشیاء و پدیده‌های ارادی می‌پردازد یعنی در زمینه‌ی موارد و اموری مطالعه می‌نماید که شأن و ویژگی آنها، این است که با اراده به آنها عمل می‌شود. بنابراین، به طور کلی، پدیده‌های مدنی، ماهیتی ارادی و عملی داشته و طبیعی یا جبری و غیرارادی نیستند. (ص 27) فارابی علم عملی را تنها یکی دانسته و آن هم علم مدنی است. وی، علم مدنی را در عوض، در بردارنده‌ی علم کلام و علم فقه دانسته و آنها را تابع علم مدنی تلقی می‌کند. (ص 27)

«فلسفه‌ی مدنی خود دو صنف و حتی دو مرتبه است. یکی، علم و صناعت اخلاق، که به وسیله‌ی آن، شناخت افعال بهینه، ملکات، ارزش‌ها و نیز انجام افعال زیبا و مناسب عملی شده و قدرت بر فراهمی اسباب و شرایط آنها حاصل می‌شود. دیگری، فلسفه سیاسی که به تعبیر وی یعنی صنفی که مشتمل بر معرفت اموری است که به وسیله‌ی آنها، زیبایی‌ها برای اهل مدن فراهم آمده و قدرت کسب و حفظ آنها در مدینه و اهل آن فراهم می‌شود. (ص 29)

«از نظر فارابی، علم مدنی و همچنین علم اجتماع مدنی و نیز علم سیاست مدنی، اولاً، علمی کلی و فراگیر بوده و بررسی کلیت حیات و روابط فرد و جامعه انسانی در جهت دستیابی به اهداف خویش است، ثانیاً، علمی نهایی بوده که تمام علوم و موضوعات آنها، مبادی آن محسوب می‌شوند. این علم همچنین از این حیث، تاثیرگذار بر سایر علوم بوده و بلکه تعیین کننده نقش و کاربری سایر علوم و یافته‌های علمی و عملی در این جهت است. (ص 31) غایی و راهبردی بودن، از مهمترین ویژگی‌های پدیده مدنی و علم مدنی در نگاه فارابی محسوب می‌شوند. (ص 34) علم مدنی، دو جهت توصیفی تجویزی یا هنجاری و نظری عملی می‌یابد. (ص 40) دیگر ویژگی علم مدنی فارابی، یقینی بودن آن است. از نگاه وی، علم مدنی، علمی یقینی محسوب می‌شود، یعنی علمی که هم واقعی و واقع‌نما بوده و هم به سبب جامعیت و نمایش تمامیت واقعیت پدیده‌های مدنی و بنیادهای آنها یعنی ماهیت و حقیقت این پدیده‌ها، قابل اطمینان و پایدار است. (ص 40)

«موضوع علم مدنی از دیدگاه فارابی طی دو قسمت به ترتیب زیر ارائه شده و مورد بررسی قرار خواهد گرفت. یکی، موضوعیت و متعلق علم مدنی، یا علم شناخت و بررسی اجتماع مدنی و ساماندهی و راهبرد جامعه و دیگری، ارکان علم مدنی و درحقیقت، ارکان

موضوع یا موضوعی علم مدنی. (ص 43) علم مدنی در حقیقت، علم راهبرد اهل مدینه، یعنی فرد، گروه و جامعه مدنی به سعادت و حد نهایی رشد و تعالی خود و نهایت ظرفیت رسمی و اسمی خویش است.» (ص 47)

مقاله دوم، مقاله‌ی دو قسمتی «ارکان علم مدنی در دیدگاه فارابی» (1379 الف و ب) است. صدرا در این مقاله ارکان چهارگانه‌ی علم مدنی از نظر فارابی را که عبارتند از اجتماع مدنی، مدینه، امت، و سیاست مدنی شرح می‌دهد. همچنین انواع علوم مدنی که شامل علوم مدنی اصلی و علوم مدنی ضروری می‌شود و تقسیم‌بندی‌های هر کدام از آنها را بیان می‌کند. او بنیادهای فلسفی علم مدنی را برمی‌شمرد، از جمله: تفحص در نموده‌ها و بودها یا هنجارها، روابط و رفتارهای مدنی، تمیز غایت‌ها و سعادت‌ها، تبیین ریاست‌ها یا راهبردهای مدنی و سیاسی، تبیین نظام‌های سیاسی و مدنی فاضله و غیرفاضله، تبیین مراتب دوگانه‌ی نظری و عملی علم مدنی.

صدرا در قسمت دوم مقاله توضیح می‌دهد که فلسفه‌ی مدنی، بنیاد نزدیک یا خاص علم مدنی محسوب می‌شود. فلسفه نیز بنیاد عام یا دور علم مدنی در نظریه‌ی فارابی است. (ص 72) صدرا می‌نویسد: «شناخت سلسله مراتب هستی، شناخت نظام هستی و تنظیم نظام مدینه و انسان، شناخت نظام و سلسله مراتب جامعه مدنی، شناخت مراتب حاکمیت، تبیین و تشریع و قانون‌گذاری، تبیین و تنظیم مدینه و عالم و ضرورت دین در جامعه، مهمترین بنیادهای ویژه فلسفی در نظریه علم مدنی فارابی محسوب می‌شوند.» (ص 73) و اینکه «فلسفه با منبع عقلی و با روش برهانی و استدلالی به بررسی حقیقت و ماهیت پدیده‌های مدنی می‌پردازد. این شناخت و یافته‌ها که داشته‌ها و پایه‌های تحقیقات علم مدنی و داده‌های سایر علوم محسوب می‌شوند، شناختی یقینی، کلی، و نیز عام، بنیادین و برتر، چه به عنوان جهان‌بینی و چه به عنوان مواد و ابزار، در اختیار علم مدنی قرار می‌دهند. از نظر وی این چنین علم مدنی با چنین بنیادهای فلسفی و علم استوار، فراگیر و یقینی یا حقیقی خواهد بود.» (ص 76)

مقاله سوم، «روش‌شناسی فارابی در علم مدنی» (1382) است. صدرا در این مقاله می‌نویسد که فارابی علم را شناخت توأمان نموده‌ها، بودها، و غایت پدیده‌های مدنی می‌داند. صدرا در این مقاله به بودگرایی، نمودگرایی، و غایت‌گرایی فارابی در علم مدنی می‌پردازد. او پدیده‌گرایی مدنی فارابی را که علاوه بر واقعیت، دربردارنده‌ی شناخت و معرفت حقایق و نیز ماهیت پدیده‌های مدنی است؛ تعبیر به پدیده‌گرایی فلسفی مدنی می‌کند. (ص 102) همچنین اشاره می‌کند که معرفت‌شناسی و جهان‌بینی فلسفی و علمی مدنی فارابی، شامل کلیه پدیده‌های جهان هستی و عالم امکان از جزئی‌ترین عنصر و ذرات مادی تا کلی‌ترین عنصر مجرد و معنوی است (ص 107) و اینکه در نظر فارابی فلسفه و علم عبارت از شناخت قوانین و سنت‌های الهی است. فارابی در عین ارادی و اختیاری دیدن این قوانین مدنی، بنیاد آنها را یقینی، قطعی لا‌بتغیر و به اصطلاح عموم بشری و عموم تاریخی می‌داند. (ص 108) صدرا ضمن توضیح روش تجربی، عقل‌گرایی و شهودگرایی فارابی می‌نویسد: «گرایش علمی فراگیر و کل‌گرایانه فارابی به عین، ذهن و علم مدنی بر اساس بنیادهای فلسفی، سبب گرایش وی به کثرت در بینش، روش و دانش مدنی شده است.» (ص 109) او در پایان این مقاله روش‌های علمی مدنی فارابی از جمله تفحص، تمیز، و تبیین را توضیح می‌دهد.

دیدگاه سوم – علم اجتماعی یا فقه اجتماعی

در حالی که دو دیدگاه قبلی هیچکدام از اصطلاح «علم اجتماعی» برای توصیف افکار مدنی فارابی استفاده نمی‌کنند، دیدگاه سوم این اصطلاح را در مورد فارابی به کار می‌برد، البته در معنای خاصی که در ادامه توضیح داده خواهد شد. نماینده‌ی دیدگاه سوم را باید «حمید پارسانیا» دانست.

پارسانیا در کتاب «روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی» ضمن اشاره به اینکه قبل از قرن نوزدهم، علم شامل معرفت‌های غیرتجربی و قیاسی نیز می‌شد، می‌نویسد:

«امکان بازسازی معرفت علمی بر اساس مبانی، اصول یا متافیزیک دینی وجود دارد... علم و دانشی که بر اساس متافیزیک و هستی‌شناسی دینی شکل می‌گیرد و از منابع معرفتی فرهنگ و تمدن اسلامی بهره می‌برد، بدون شک علمی قدسی و متعالی است. این علم، به جای آنکه همه هستی را به افق طبیعت و امور حسی و آزمون‌پذیر تقلیل دهد، طبیعت و امور حسی و تجربی را در ذیل اصول دینی و یا عقلی خود تعالی می‌بخشد و به صورت آیات و نشانه‌های الهی بازخوانی می‌کند» (پارسانیا؛ 1390: ص 35)

پارسانیا در راستای توجه به مبانی متافیزیکی و بنیان‌های معرفت‌شناختی علم، سطوح مختلف عقلانیت را مورد توجه قرار می‌دهد و اشاره می‌کند که دنیای مدرن و در نتیجه علم مدرن به عقل قدسی و شهودی و همچنین عقل عملی پشت کرده و تنها عقل مفهومی و عقل ابزاری را مبنای خود قرار داده است. پارسانیا ضمن اشاره به بهره‌گیری فیلسوفان جهان اسلام از حسیات و تجربیات، استفاده‌ی آنها از عقل عملی را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد. به گفته‌ی او «همین عقل عملی است که منجر به گزاره‌های هنجاری می‌شود» (همان؛ ص 109) در واقع پارسانیا بر تأثیر جهان‌بینی و سطوح مختلف عقلانیت بر تکوین علم پافشاری می‌کند. این نکته‌بینی فلسفی منجر می‌شود که تفاوت اندیشه‌های فارابی و ابن‌خلدون شناخته شود؛ در حالی که نمایندگان دیدگاه اول، به واسطه‌ی جستجوی سطحی شباهت‌ها، کمتر توانایی بیان تفاوت میان اندیشمندان مسلمان را دارند. پارسانیا با در نظر گرفتن عقبه‌ی اشعری ابن‌خلدون، تأثیر کلام اشعری در ابن‌خلدون را موجب عدم اعتقاد او به عقل عملی می‌داند. این همان چیزی است که موجب شباهت کار ابن‌خلدون با علوم اجتماعی مدرن می‌شود: «ابن‌خلدون علم عمران را جدا از علم مدنی می‌داند و معتقد است علم جدیدی آورده است. او به دلیل اشعری بودن، متافیزیک و عقل عملی را قبول ندارد. ابن‌خلدون به توحید افعالی قائل است به این معنی که علیت بین اشیاء را عادت‌الله و قوانین اجتماعی را سنت‌الله می‌داند. ضمناً چون به عقل عملی اعتقاد ندارد به باید و نباید اعتقاد ندارد و لذا از مدینه‌ی فاضله حرف نمی‌زند».¹

به این ترتیب یکی از مهمترین ویژگی‌های علم مدنی فارابی را باید بهره‌گیری او از عقل عملی دانست. در واقع علم مدنی فارابی معادل است با حکمت عملی:

«فارابی، عبارت علوم انسانی را برای علوم عملی و حکمت عملی استفاده کرده است؛ در مقابل علوم نظری. حکمت عملی یا به تعبیر فارابی علوم انسانی، علمی است که راجع به موضوعاتی بحث می‌کند که با اراده و آگاهی انسان ایجاد می‌شود. هویت این موضوع، آگاهانه و ارادی است. بود و نبود این موضوع را انسان ایجاد می‌کند. و در این تقسیم‌بندی، این علوم در مقابل علومی که انسان فقط می‌تواند آنها را بشناسد قرار می‌گیرند» (پارسانیا؛ 1389: ص 5)

به گفته‌ی پارسانیا، حکمت عملی پس از فارابی اگرچه به ظاهر از موضوع فلسفه اسلامی حذف می‌شود اما خود را در فقه اجتماعی نشان می‌دهد:

¹ پارسانیا، حمید. مناظره‌ی علوم اجتماعی و متفکران مسلمان: بازسازی یا بدیل‌سازی؟. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. پایگاه خبری جماران. 1392/9/30.

«پیش از ابن خلدون علوم اجتماعی در حاشیه‌ی کلام شیعی شکل گرفت که رویکردی عقلانی به مباحث پیرامون الهیات دارد که خواجه نصیرالدین طوسی و فارابی پیشگامان آن بودند. این علم اجتماعی با عنوان سیاست مدن مشهور شد و در این علم بود که علم اجتماعی با فقه اجتماعی مراوده پیدا کرده و در یکدیگر تأثیرگذاری مستقیمی دارند»¹

فقه، عنوان جامعی است برای علوم عملی که در آن وحی، به عنوان یک منبع معرفتی جدید مورد استفاده قرار می‌گیرد و به زوایای دور یا نزدیک زندگی عملی در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی وارد می‌شود. «فقه سیاسی ناظر به تدبیر و اجرا در عرصه زندگی اجتماعی است و بخش قابل توجهی از احکام آن، با عنوان احکام حکومتی، در همین عرصه صادر می‌شود.» (پارسانیا؛ 1390: ص 130)

بنابراین از آنجایی که «علم بر اساس بنیان‌های معرفت‌شناختی و مبانی متافیزیکی، تعاریف مختلفی می‌تواند پیدا کند» (پارسانیا؛ 1390: ص 115)، همه‌ی این بحث‌ها منجر به آن می‌شود که از یک «علم اجتماعی» پرده‌برداری شود. علمی که بر مبنای معرفتی پوزیتیویستی بنا نشده و در نتیجه، آن مرزبندی قاطع پوزیتیویسم بین علم و فلسفه را رد می‌کند. این علم از مرجعیت و اعتبار سه منبع معرفتی حس، عقل، و وحی استفاده می‌کند، به ارزش معرفتی عقل عملی قایل است و در نتیجه می‌تواند احکام هنجاری بدهد. همانطور که فارابی علم مدنی یا سیاست مدنی خود را در قیاس با نظام اجتماعی، به پزشکی و طب در قیاس با بدن تشبیه می‌کند، این علم اجتماعی نیز به با توصیفات و تجویزات خود به کار سامان دادن نظام اجتماعی می‌آید.

بنابراین از آنجایی که نقطه شروع این بحث‌ها توجه به مبانی فلسفی و معرفت‌شناختی علوم اجتماعی مدرن و انتقاد از ضعف‌های این علوم است، عنوان جایگزینی نیز که برای آن انتخاب می‌شود دقیقاً همان «علم اجتماعی» است که با توضیحات داده شده معادل با «فقه اجتماعی» به شمار می‌رود. همچنین با توجه به اینکه این علم دیگر به معنای علم پوزیتیویستی نیست، تمایزی با فلسفه (به معنای عام) ندارد، پس علم مدنی فارابی به همین معنی «علم اجتماعی» به شمار می‌آید.

نقد و جمع‌بندی

وجه مشترک تمام دیدگاه‌های بالا در این است که همه‌ی آنها به نوعی پس از مواجهه‌ی ما با علوم اجتماعی مدرن، به قصد این به وجود آمدند که نشان دهند اندیشه‌ی متفکران اسلامی، خالی از وجوه اجتماعی نبوده است. بنابراین هر کدام از آنها به نوعی نسبت اندیشه متفکران اسلامی (در اینجا فارابی) را با علوم اجتماعی مدرن نشان می‌دهند.

دیدگاه اول، همانطور که گفته شد از اصطلاح «اندیشه‌ی اجتماعی» یا «تفکر اجتماعی» استفاده می‌کند. صاحبان این دیدگاه تعمیدی در به کار نبردن لفظ «علم» دارند. قصد آنها این است که فاصله‌ی کارهای موجود در سنت تفکر اسلامی را از «علم» به معنای مدرن آن نشان دهند. در واقع آنها ضمن به رسمیت شناختن حوزه‌ی مدرن تفکر اجتماعی که از آن با عنوان علوم اجتماعی یاد می‌شود، به این امر اشاره می‌کنند که آثار متفکران مسلمان خالی از وجوه اجتماعی نبوده است. در نتیجه افرادی که ذیل این دسته قرار می‌گیرند کمتر تمایلی

¹ پارسانیا، حمید. سخنرانی در دومین نشست تخصصی تأثیر علم کلام بر علوم اجتماعی. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. پایگاه خبری جهان‌نیوز. 1390/11/7.

به دست‌اندازی به حوزه علم مدرن از منظر آثار موجود در سنت تفکر اسلامی دارند و کمتر ادعا دارند که می‌توان آن آثار را به طور کامل در جامعه‌ی مدرن به کار گرفت.

کتاب‌های موجود در این دیدگاه بیشتر کتاب‌های درسی و منطبق بر دو سرفصل «تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام» و «اندیشه‌ی اجتماعی متفکران مسلمان» هستند که پس از انقلاب اسلامی جزو واحدهای درسی دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته‌ی علوم اجتماعی قرار گرفته است. بیرون کشیدن مفاهیم جدید از دل مباحث قدیم، توجه به مشابهت‌های ظاهری میان تفکر متفکران مسلمان و علوم اجتماعی مدرن، و عدم توجه یا توجه سطحی به مبانی فکری و فلسفی متفکران مسلمان و تفاوت میان آنها را می‌توان از ویژگی‌های این دیدگاه به حساب آورد.

دیدگاه دوم، به هیچ عنوان از اصطلاحات جدید مثل «علوم اجتماعی» یا حتی «اندیشه‌ی اجتماعی» برای بیان دیدگاه‌های فارابی استفاده نمی‌کند بلکه از همان عنوانی که فارابی خود به کار می‌برد یعنی «علم مدنی» بهره می‌گیرد و تنها به شرح و تفسیر و بیان دقیق ویژگی‌های این علم مدنی بسنده می‌کند. دیدگاه دوم یک خوانش وفادار به متن از اندیشه‌های اجتماعی فارابی به شمار می‌رود. بنابراین نه مانند دیدگاه اول به دنبال آن است که تنها به برخی مشابهت‌های ظاهری میان علم مدنی فارابی و علوم اجتماعی مدرن بپردازد و نه مانند دیدگاه سوم قصد آن را دارد تا علم مدنی فارابی را جایگزینی برای علوم اجتماعی مدرن به حساب آورد.

دیدگاه سوم، عمیق‌ترین و در عین حال مناقشه‌برانگیزترین دیدگاه است. این دیدگاه، آن تعریف از علم به عنوان دانشِ آزمون‌پذیر و مستقل از فلسفه را زیر سؤال می‌برد. علم را متأثر از فرهنگ و جهان‌بینی و متافیزیک می‌داند. عنوان می‌کند در سابقه‌ی فرهنگی و تاریخی ما، علم شامل فلسفه نیز می‌شود. در حالی که اگر علم به معنای دانشِ آزمون‌پذیر تلقی شود، نتیجه آن می‌شود که فلسفه دیگر علم نیست و گزاره‌های ارزشی و متافیزیکی از شمول علم خارج می‌شوند. در این دیدگاه اشاره می‌شود که فارابی به عقل عملی و به باید و نبایدهای جامعه‌ی آرمانی معتقد بوده و به همین خاطر راجع به مدینه‌ی فاضله سخن گفته است. این نگاه فلسفی به علم، راه را برای طرح معنای جدیدی از علم باز می‌کند که در نتیجه‌ی آن، امکان اطلاق لفظ علم اجتماعی به اندیشه‌های مدنی فارابی به وجود می‌آید. علم در این معنا می‌تواند دست به تجویز بزند و در نتیجه در متن آموزه‌های اسلامی، علم اجتماعی شکلی فقهی به خود می‌گیرد.

به این ترتیب اولین و جدی‌ترین تلاشی که دیدگاه سوم انجام می‌دهد، در انداختن مبنای فلسفی متفاوتی برای علم اجتماعی است که بر مبنای آن علمی اجتماعی، متفاوت از علوم اجتماعی مدرن ایجاد شود. این مبنای فلسفی، برگرفته از فلسفه‌ی اسلامی و به طور مشخص فلسفه‌ی فارابی است. به عبارت دیگر، دیدگاه سوم تصور می‌کند که با چیدن مبنای فلسفی می‌تواند نتایج دلخواه خود را استخراج کند. از همین رو، مهمترین نقد این دیدگاه به علوم اجتماعی مدرن، نقد معرفت‌شناختی است. اما در ورای این دیدگاه چیز مهمتری پنهان است و آن عدم اعتقاد به وجود گسست اساسی در تاریخ اندیشه است. همین عدم اعتقاد است که باعث می‌شود دیدگاه سوم به سادگی تصور کند می‌تواند با برکشیدن مبنای فلسفی سنتی، علم اجتماعی دیگری متناسب با آن ایجاد کند.

بنابراین مهمترین نقد به دیدگاه سوم از همین منظر شروع می‌شود. ابتدا برای آنکه به اهمیت توجه به گسست اساسی در تاریخ اندیشه پی ببریم، باید از دیدگاه اول شروع کنیم. عدم توجه دیدگاه اول به همین گسست باعث آن می‌شود که این دیدگاه، ساده‌انگارانه، صرفاً به دنبال یافتن برخی تشابهات ظاهری میان افکار اجتماعی سنتی و علوم اجتماعی مدرن باشد. در واقع دیدگاه اول ابتدا علوم اجتماعی مدرن را مطالعه کرده و بعد به سراغ متفکران اسلامی می‌رود و هر چه در آرای آنها مشابه با علوم اجتماعی مدرن یافت می‌شود را فهرست می‌کند. به عبارت دیگر، دیدگاه اول دست به بازسازی اندیشه متفکران اسلامی از معرای نظریه‌های مدرن می‌زند و دیگر به دنبال بررسی

عمیق مبانی نمی‌رود. این دیدگاه اگر متوجه شکاف قدیم و جدید بود، باید می‌دانست که علوم اجتماعی مدرن در بستر دورهی مدرن شکل گرفته و جستجوی برخی تشابهات ظاهری با اندیشه‌های قدیم، مطالعه‌ی ارزشمندی نخواهد بود.

دیدگاه سوم، اگرچه بر خلاف دیدگاه اول، بررسی مبانی فکری و فلسفی متفکران مسلمان را مطمح نظر خود قرار می‌دهد، اما در نهایت چون تفاوت علم اجتماعی آنها و علوم اجتماعی مدرن را صرفاً یک تفاوت معرفت‌شناسانه می‌داند، به راحتی به این حکم می‌دهد که می‌توان با تغییر معرفت‌شناسی، علم دیگری را ایجاد کرد و در واقع به «علم اجتماعی اسلامی» دست یافت. این دیدگاه نیز فراموش می‌کند که شکل‌گیری علوم اجتماعی مدرن، در درجه اول محصول یک دورهی تاریخی است؛ دورهای که غیر قابل بازگشت است.

«شهرام پازوکی» در مقاله‌ی «دکارت¹ و مدرنیته» (1379) شرحی از این دورهی جدید یعنی مدرنیته می‌دهد. او تمایز قاطعی میان تفکر در دوران پیشامدرن و دوران مدرن قایل است. از جمله اینکه تفکر در دوران پیشامدرن با معنایی از یقین تأسیس شد که به ضمانت الهی و ایمانی تعریف می‌شد. (ص 172) یقین انسانی حاصل وحی بود. در این دوره، تاریخ عبارت بود از تاریخ رستگاری و فلاح. علم انسان هم مقید به تعیین کیفیت و تسهیل این امر بود و لذا منحصر به تعالیم دینی. (ص 173) تفکر ریشه در ایمان دینی داشت و چون ایمان نه تنها شکل‌دهنده به حقیقت بلکه ضامن آن نیز محسوب می‌شده است لذا حقیقت را بر حسب همین یقین دینی می‌انگاشتند و منفک از یکدیگر تصور نمی‌کردند. (ص 173)

از همین روست که فارابی در فلسفه‌ی خود بیش از همه به دنبال وحدت دین و فلسفه بود و در واقع این امر یکی از مهمترین ویژگی‌های فلسفه فارابی است:

«غایت فلسفه حقیقت است و حقیقت هم تعدد ندارد و یکی بیشتر نیست در این صورت لازم است که همه آراء صحیح در یکجا تمرکز پیدا کند و بدین وسیله یک فلسفه‌ی کامل به دست می‌آید. همین نظریه فارابی را وادار کرد که آراء افلاطون و ارسطو را با هم جمع کند. همه این زحمات برای این است که یگانگی فلسفه را ثابت کند و به وسیله آن بتواند میان فلسفه و دین سازش دهد و اثبات کند که حقیقت یکی بیشتر نیست.» (محقق؛ 1354: ص 76)

بنابراین علم مدرن از جمله علوم اجتماعی مدرن را باید در بستر همین گسست از دوران پیشامدرن به دوران مدرن دید. در این دوره دیگر پرسش از یقین به شکل سابق نیست، بلکه پرسش دکارتی، این است که چگونه می‌توان به یقینی دست یافت یا یقینی را بنا کرد که خود انسان ضامن آن باشد. دکارت در دورهای بود که انسان می‌خواست خود را از مرجعیت و حجیت دین و تعالیم آن برهاند و علم مدرن حاصل این دوره است.

با توجه به مطالب پازوکی می‌توان نتیجه گرفت که بر پا ساختن علم دینی و قدسی به چیزی بیش از مبانی فلسفی نیاز دارد، این کار نیازمند میانجی‌های عینی است که سازگار با دوران جدید باشد. گفتن اینکه هر علمی مبتنی بر مبانی فلسفی است، اگر چه درست است؛ اما باید توجه کرد که این ابتنا فیلسفی در مورد موضوع یک علم صادق نیست. جامعه‌شناسی مدرن، مبتنی بر درکی از موضوع خود، یعنی جامعه² است که به بیان دورکیم³ واقعیتهای خود را¹ یا با ذات مستقل است. امر اجتماعی به خودی خود اصالت دارد، منطق خاص

¹ Descartes

² Society

³ Durkheim

خود را دارد، غیر قابل تحویل به امر دیگری است به این ترتیب موضوع علم جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد. «سید جواد طباطبایی» در کتاب خود با نام «ابن خلدون و علوم اجتماعی» (1374) می‌نویسد:

«پیش از ابن خلدون، بحث در مورد مسائلی که امروزه، در زبان علوم اجتماعی جدید امر اجتماعی نامید می‌شود، در قلمرو اندیشه‌ی سیاسی قرار داشت. فیلسوفان دوره اسلامی هم مثل یونانی‌ها، بحث درباره همه شئون حیات اجتماعی را ذیل مفهوم مدینه² مورد بحث قرار می‌دادند و نه مانند علوم اجتماعی جدید تحت مفهوم جامعه. سبب امتناع جامعه‌شناسی فارابی، جز این نیست. ارسطو و فارابی، جامعه را شایسته بحث فلسفی نمی‌دانستند.» (ص 72)

طباطبایی در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که مدینه‌ی فارابی به شأن سیاسی روابط ایجاد شده در اجتماعی انسانی توجه دارد و با فروکاستن همه شئون دیگر به شأن سیاسی، راه تأسیس علوم اجتماعی را برای همیشه مسدود می‌کند. (ص 132) به این ترتیب سؤال مهمی پیش روی کسانی قرار می‌گیرد که می‌خواهند با اتکاء به فلسفه فارابی، راه را برای طرح یک علم اجتماعی باز کنند: اینکه آیا اساساً با تکیه بر فلسفه‌ی فارابی، امکان بیان مفهومی جامعه وجود دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر هر گونه پایه‌ریزی یک علم اجتماعی بر مبنای فلسفه‌ی سیاسی فارابی، مستلزم یک جهش مفهومی (از مفهوم مدینه به مفهوم جامعه) است که دیدگاه سوم باید بتواند برای آن توضیح مناسبی داشته باشد؛ در صورتی که این مورد را مسکوت گذاشته است.

همچنین باید به این مطلب اشاره کرد که در فلسفه‌ی یونانی و به تبع آن در فلسفه اسلامی، بحث درباره‌ی مدینه جدا از بحث درباره‌ی سعادت یا رستگاری نیست: «معرفت‌شناسی فیلسوفان اهل خاورمیانه، سیاست و اخلاق‌شان را با یکدیگر ترکیب کرده است و آنها را در معرض نفوذ یکدیگر قرار می‌دهد تا به رستگاری در جهان دیگر بینجامد.» (نتون؛ 1389: ص 147)

موضوع علم مدنی فارابی سعادت است. توجه صرف به سعادت است که مانع اعلام استقلال روابط اجتماعی-اقتصادی می‌شود، در واقع همان چیزی که موضوع علوم اجتماعی جدید را می‌سازد. همانطور که طباطبایی (1374: ص 142) می‌نویسد: «از منظر علم مدنی فارابی، بحث در مدینه‌های موجود جز از مجرای تضاد آنها با مدینه فاضله امکان‌پذیر نیست.» و در مورد مدینه فاضله فارابی باید این سخن داوری (1389: ص 94) را در یاد داشته باشیم:

«مدینه‌ی فاضله‌ی فارابی بر خلاف همه مدینه‌های فاضله، از افلاطون تا فرانسویس بیکن³ و کابه⁴ (به استثنای مدینه‌ی خدای سنت اگوستین⁵) که وضع و موقع خاص در زمین دارند، مدینه‌ای است در عالم معقول و مجردات. فارابی در مدینه‌ی خود، در آنچه مربوط به حیات عادی سیاسی و مدنی می‌شود، به بیان صفات رئیس و امتیاز طبقات و اصناف اهل مدینه اکتفا می‌کند.»

آنجا که فارابی از اجتماعی بودن انسان می‌گوید هم نباید با آنچه امروزه در این باره گفته می‌شود یکی دانست. به بیان داوری (همان؛ ص 152): «انسان در نظر فارابی تابع جامعه نیست، بلکه جماعت تابع تصویری است که او از ماهیت انسان دارد». داوری در جای دیگری می‌گوید: «هستی جامعه بر اساس وجود فرد است؛ طبیعت انسان هدف است نه فرد در جامعه، جامعه برای طبیعت انسان است؛ یعنی

¹ Sui generis

² Polis

³ Francis Bacon

⁴ Cabet

⁵ St. Augustine

هر دو تابع قانون تکوین هستند؛ تابع نظام تکوین عالم هستند. اما جامعه‌شناس به جامعه استقلال می‌دهد، از نظر او جامعه مقام الوهیت و ابدیت دارد» (به نقل از آزادارمکی؛ 1386: ص 124)

همه‌ی این مطالب نشان می‌دهد که موضوعات زیادی درباره‌ی بنیان‌نهادن یک علم اجتماعی وجود دارد که در دیدگاه سوم به آنها پرداخته نشده است. در واقع دیدگاه سوم کمتر خود را معرض گفتگو با علوم اجتماعی جدید قرار می‌دهد. به عبارت دیگر نسبت خود را با علوم اجتماعی جدید مشخص نمی‌کند. موضعش نسبت به «امر اجتماعی» مشخص نیست، ارائه‌دهنده‌ی هیچ روشی برای شناخت «امر اجتماعی» نیست و بیشتر به دنبال تقویت یا حذف امور اجتماعی مطلوب یا نامطلوب است. به همین ترتیب دیدگاه سوم هنوز خود را به تمامی در معرض قضاوت جامعه‌ی علمی قرار نداده است.

منابع

- آزادارمکی، تقی (1386). **تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام از آغاز تا دوره معاصر**. تهران: انتشارات علم. چاپ دوم.
- پارسایا، حمید (1389). **چرایی تحول در علوم انسانی**. سخنرانی در همایش نقطه عطف. دانشکده علوم دانشگاه تهران. برگرفته از پایگاه نقطه عطف: a-atf.ir.
- پارسایا، حمید (1390). **روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی**. قم: انتشارات کتاب فردا.
- پازوکی، شهرام (1379). **دکارت و مدرنیته**. نشریه فلسفه. شماره 1. صص 171-180.
- داوری، رضا (1389). **فارابی: فیلسوف فرهنگ**. تهران: نشر سخن.
- ستوده، هدایت اله (1386). **تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام، از فارابی تا شریعتی**. تهران: انتشارات ندای آریانا. چاپ دوم.
- صدرا، علیرضا (1378). **علم مدنی در دیدگاه فارابی**. نشریه علوم سیاسی. سال دوم. شماره هفتم. صص 22-75.
- صدرا، علیرضا (الف 1379). **ارکان علم مدنی در دیدگاه فارابی قسمت اول**. نشریه علوم سیاسی. سال دوم. شماره هشتم. صص 18-48.
- صدرا، علیرضا (ب 1379). **ارکان علم مدنی در دیدگاه فارابی قسمت دوم**. نشریه علوم سیاسی. سال سوم. شماره دهم. صص 43-80.
- صدرا، علیرضا (1382). **روش‌شناسی فارابی در علم مدنی**. نشریه علوم سیاسی. سال ششم. شماره 22. صص 97-133.
- طباطبایی، سید جواد (1374). **ابن‌خلدون و علوم اجتماعی**. تهران: انتشارات طرح نو.
- محقق، علی‌اکبر (1354). **ریشه افکار فارابی**. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. بهار 1354. صص 71-126.
- نتون، ایان ریچارد (1389). **فارابی و مکتب او**. ترجمه غلامرضا جمشیدیها و کوشا وطن‌خواه. تهران: انتشارات نور علم.
- نفیسی، محمود (1368). **سیری در اندیشه‌های اجتماعی مسلمین**. تهران: انتشارات امیری.